

حیات سیاسی امام رضا علیه السلام (۱)

چرا امام رضا علیه السلام، ولایتعهدی مأمون را پذیرفت؟ این سؤالی است که مقاله در پی پاسخگویی به آن به سه محور مهم می‌پردازد:

۱ - دلایل پذیرش ولایتعهدی: امام رضا(ع) در قبول ولایتعهدی ناچار شد، زیرا در صورت امتناع نه تنها خود امام بلکه علویان

نیز در مخاطره قرار می‌گرفتند. نیاز امت اسلامی به وجود امام و علمای شیعه وجه دیگری برای قبول این منصب بود. با

پذیرش آن، برای علویان در حکومت سهم پیدا شد و زمینه حضور اهل بیت در صحنه سیاست فراهم گردید، هر چند که

اثمه هیچگاه در مسأله رهبری امت تقیه نکردند. افشاگری امام رضا(ع) علیه مأمون مؤید همین مطلب است.

۲ - ترسیم اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه آن روز: انحراف فرمانروایان، وجود علمای فرومایه و معتقدین به جبر که

تحریم قیام و انقلاب علیه ستمگران را از عقاید دینی می‌شمردند.

۳ - موضع گیری‌های امام در برابر پذیرش ولایتعهدی: امام برای این که به بی‌رغبتی خود به ولایتعهدی و اجباری بودن آن

صحه بگذارد به موضع گیری‌هایی پرداخت: یعنی هرگز در مدینه پیشنهاد آنان را نپذیرفت، با این که با خانواده دعوت شده

بود، خود به تنهایی عازم خراسان شد، در مسیر، با خواندن حدیث سلسله الذهب به مشکل اساسی مردم که توحید و ولایت

است اهمیت داد و اتصال به مبدأ اعلی را شرط رهبری امت دانست، همواره بر این نکته تأکید می‌نمود که مأمون مرا به اجبار

به ولایتعهدی برگزیده است، امام وانمود می‌کرد که مأمون حق را به اهل آن واگذار کرده است و کار مهمی نکرده و حتی

مأمون به حقانیت و اولویت اهل بیت اعتراف می‌کند که مفاد دست خط امام بر سند ولایتعهدی که می‌فرماید اگر زنده باشم و

حکومت در دستم قرار گیرد به مقتضای اطاعت خداوند عمل می‌کنم. شروط امام که تنها مشاور باشد و عزل و نصبی نداشته

باشد، نماز عید فطر و رسوایی مأمون و آداب و معاشرت امام، دلایل روشنی است بر خنثی کردن نقشه‌ها و توطئه‌های مأمون

از سوی آن حضرت .

پس از آن که امام پیشنهاد خلافت را با توجه به جدی نبودن آن از سوی مأمون، پشت سر نهاد، خود را در برابر صحنه بازی

دیگری یافت و آن این که مأمون به رغم امتناع امام از خلافت از پای نشست و این بار ولیعهدی خویش را به وی پیشنهاد

کرد. در اینجا نیز امام می‌دانست که منظور مأمون، تأمین هدف های شخصی است، لذا این بار نیز امتناع ورزید، ولی اصرار و

تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام به ناچار با پیشنهاد او موافقت کرد.

دلایل امام برای پذیرفتن ولیعهدی

امام رضا علیه السلام به این حقیقت توجه داشت که در صورت امتناع از پذیرش ولایتعهدی نه تنها جان خود، بلکه علویان و دوستدارانشان نیز در معرض خطر واقع می‌شوند. در این حال اگر بر امام جایز بود که در آن شرایط، جان خویشان را به خطر بیافکند، ولی در مورد دوستداران و شیعیان خود و یا سایر علویان هرگز به خود حق نمی‌داد که جان آنان را نیز به مخاطره بیاندازد، بنابراین ولایتعهدی را پذیرفتند.

افزون بر این، بر امام لازم بود که جان خویشان و شیعیان و هواخواهان را از گزندها برهاند. زیرا امت اسلامی به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان نیاز بسیار داشت. اینان باید باقی می‌ماندند تا برای مردم چراغ راه و راهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه‌ها باشند.

آری، مردم به وجود امام و دست پروردگان وی نیاز بسیار داشتند، چه در آن زمان موج فکری و فرهنگی بیگانه‌ای بر همه جا چیره شده بود که در قالب بحث‌های فلسفی و تردید نسبت به مبادی خداشناسی، با خود کفر و الحاد به ارمغان می‌آورد. حال اگر او با رد قاطع و همیشگی ولیعهدی، هم خود و هم پیروانش را به دست نابودی می‌سپرد، این فداکاری کوچکترین تأثیری در مسیر تلاش برای نیل به این هدف مهم در بر نمی‌داشت.

علاوه بر این، پذیرش مقام ولیعهدی از سوی امام(ع) یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان را نشان می‌داد، دایر بر این مطلب که علویان در حکومت سهم شایسته‌ای داشتند.

دیگر از دلایل قبول ولیعهدی از سوی امام آن بود که مردم اهل بیت را در صحنه سیاست حاضر ببیند و آنان را به دست فراموشی نسپارند، و نیز گمان نکنند که آنان همانگونه که شایع شده بود، فقط علما و فقهای هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمی‌آیند. شاید امام خود نیز به این نکته اشاره می‌کرد هنگامی که «ابن عرفه» از وی پرسید:

«ای فرزند رسول خدا، به چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟»

امام پاسخ داد: «به همان انگیزه‌ای که جدّم علی(ع)، را وادار به ورود در شورا نمود.» (۱)

گذشته از همه اینها، امام در ایام ولیعهدی خویش چهره واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف های وی در کارهایی که انجام می داد، هر گونه شبهه و تردیدی را از نظر مردم برداشت.

آیا خود امام رغبتی به این کار داشت؟

مطالبی را که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولیعهدی نمی باشد. بلکه همانگونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می دانست که هرگز از دسیسه های مأمون و دار و دسته اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند. امام به خوبی درک می کرد که مأمون به هر وسیله ای که شده در مقام نابودی جسمی یا معنوی وی بر خواهد آمد. تازه اگر هم فرض می شد که مأمون هیچ نیت شومی در دل نداشت، با توجه به سن امام امید زیستن تا پس از مرگ مأمون بسیار ضعیف می نمود. پس این دلایل هیچ کدام برای توجیه پذیرفتن ولیعهدی از سوی امام کافی نبود.

برنامه پیشگیری امام

اکنون که امام رضا(ع) در پذیرفتن ولیعهدی از خود اختیاری ندارد، و نمی تواند این مقام را وسیله رسیدن به هدف های خویش قرار دهد، زیان های گرانباری پیکر امت اسلامی را تهدید می کند و دینشان هم به خطر افتاده است، از سویی هم امام نمی تواند ساکت بنشیند و چهره موافق در برابر اقدامات دولتمردان نشان بدهد.. پس باید در برابر مشکلاتی که در آن زمان وجود دارد برنامه ای بریزد. اکنون درباره ای این مشکلات سخن خواهیم گفت:

۱ - انحراف فرمانروایان: کوچکترین مراجعه به تاریخ بر ما روشن می کند که فرمانروایان آن ایام - چه عباسی و چه اموی - تا چه حد در زندگی، رفتار و اقداماتشان با مبانی دین اسلام تعارض و ستیز داشتند، همان اسلامی که به نامش بر مردم حکم می راندند. مردم نیز به موجب «مردم بر دین ملوک خویشند» تحت تأثیر قرار گرفته، اسلام را تقریباً همانگونه که می فهمیدند که اجرائش را در متن زندگی خود مشاهده می کردند. پیامد این اوضاع، انحراف روز افزون و گسترده از خط صحیح اسلام بود، که دیگر مقابله با آن هرگز آسان نبود.

۲ - علمای فرومایه و عقیده جبر: گروهی خود فروخته که فرمانروایان آنچنانی، «علما» ایشان می خواندند، برای مساعدت ایشان مفاهیم و تعالیم اسلامی را به بازی می گرفتند تا بتوانند دین را طبق دلخواه حکمرانان استخدام کنند و خود نیز به پاس

این خدمتگزاری به نعمت و ثروتی برسند. این مزدوران حتی عقیده جبر را جزو عقاید اسلامی قرار دادند، عقیده فاسدی که بی‌مایگی آن بر همگان روشن است. این عقیده برای آن رواج داده شد که حکمرانان بتوانند آسان تر به استثمار مردم پردازند و هر کاری که می‌کنند قضا و قدر الهی معرفی شود تا کسی به خود جرأت انکار آن را ندهد. در زمان امام(ع) از رواج این عقیده فاسد یک قرن و نیم می‌گذشت، یعنی از آغاز خلافت معاویه تا زمان مأمون.

۳- فرومایگان و عقیده قیام بر ضد ستمگران: همین عالمان خود فروخته بودند که قیام بر ضد سلاطین جور را از گناهان بزرگ می‌شمردند و با همین دستاویز، برخی از علمای بزرگ اسلامی را بی‌آبرو ساخته بودند، آنان تحریم قیام و انقلاب را از عقاید دینی می‌شمردند. (۲)

برنامه امام رضا(ع)

در آن فرصت کوتاهی که نصیب امام(ع) شد و حکمرانان را سرگرم کارهای خویشتن یافت، وظیفه خود را برای آگاه کردن مردم ایفا نمود. این فرصت همان فاصله زمانی بین درگذشت رشید و قتل امین بود. ولی شاید بتوان گفت که فرصت مزبور - البته به شکلی محدود - تا پایان عمر امام (در سال ۲۰۳) نیز امتداد یافت. امام با شگرد ویژه خود نفوذ گسترده‌ای بین مردم پیدا کرد و حتی نوشته‌هایش را در شرق و غرب کشور اسلامی منتشر می‌کردند و خلاصه همه گروه‌ها شیفته او گردیده بودند.

موضع گیری‌هایی که مأمون انتظار نداشت

امام رضا(ع) مواضع گوناگونی برای رو به رو شدن با توطئه‌های مأمون اتخاذ می‌کرد که مأمون آنها را قبلاً به حساب نیاورده بود.

نخستین موضع گیری

امام تا وقتی که در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آنقدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بردار نیست. حتی برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره کرده‌اند که دعوت امام از مدینه به مرو با اختیار خود او صورت نگرفت و اجبار محض بود. اتخاذ چنین موضع سرسختانه‌ای برای آن بود که مأمون

بداند که امام دستخوش نیرنگ وی قرار نمی‌گیرد و به خوبی به توطئه‌ها و هدف‌های پنهانیش آگاهی دارد... تازه با این شیوه امام توانسته بود شک مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

موضع گیری دوم

به رغم آن که مأمون از امام خواسته بود که از خانواده‌اش هر که را می‌خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام با خود هیچ کس حتی فرزندش جواد(ع) را هم نیاورد. در حالی که آن یک سفر کوتاه نبود، سفر مأموریتی بس بزرگ و طولانی بود که باید امام طبق گفته مأمون رهبری امت اسلامی را به دست بگیرد. امام حتی می‌دانست که از آن سفر برایش بازگشتی وجود ندارد.

موضع گیری سوم

در ایستگاه نیشاور، امام با نمایاندن چهره محبوب خود برای دهها و بلکه صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت زیر را خواند: « کلمه توحید (لا اله الا الله) دژ من است، پس هر کس به دژ من وارد شود از کیفرم مصون می‌ماند.»

در آن روز حدود بیست هزار نفر این حدیث را به محض شنیدن از زبان امام نوشتند و این رقم با توجه به کم بودن تعداد با سوادان در آن ایام بسیار اعجاب‌انگیز می‌نماید.

جالب آن که می‌بینیم امام در آن شرایط هرگز مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد، نه از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی را گفتنی دید و نه مردم را به زهد در دنیا و آخرت اندیشی تشویق کرد، امام حتی از آن موقعیت شگرف برای تبلیغ به نفع شخص خویش نیز سود نجست و با آن که به یک سفر سیاسی به مرو می‌رفت، هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان نهاد. به جای همه اینها، امام به عنوان رهبر حقیقی مردم توجه همگان را به مسأله‌ای معطوف نمود که مهمترین مسأله زندگی حال و آینده شان به شمار می‌رفت.

آری، امام در آن شرایط حساس فقط بحث « توحید» را پیش کشید، چرا که توحید پایه هر زندگی با فضیلتی است که ملت‌ها به کمک آن از هر نگون بختی و رنجی، رهایی می‌یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند، همه چیز را از کف باخته است.

رابطه مسأله ولایت با توحید

پس از خواندن حدیث توحید، ناقه امام به راه افتاد، ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته، به سوی ایشان بود. همچنانکه مردم غرق در افکار خویش بودند و یا به حدیث توحید می‌اندیشیدند، ناگهان ناقه ایستاد و امام سر از عماری - چیزی مانند هودج که بر پشت اسب، شتر و فیل می‌بندند و بر آن می‌نشینند و سفر می‌کنند - بیرون آورد و کلمات جاویدان دیگری به زبان آورد، با صدای رسا فرمود: « کلمه توحید شرطی هم دارد، و آن شرط من هستم، »

در اینجا امام یک مسأله بنیادی دیگری را عنوان کرد، یعنی مسأله «ولایت» که همبستگی شدیدی با توحید دارد.

آری، اگر ملتی خواهان زندگی با فضیلتی است پیش از آن که مسأله رهبری حکیمانه و دادگرانه برایش حل نشده باشد، هرگز امورش به سامان نخواهد رسید. اگر مردم به ولایت نگرند، جهان صحنه تاخت و تاز ستمگران و طاغوت‌ها خواهد بود که برای خویشتن حق قانونگزاری - که مختص خداست قایل شده و با اجرای احکامی غیر از حکم خدا جهان را به وادی بدبختی، نکبت، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند کشانید.

اگر به راستی رابطه ولایت با توحید را درک کنیم، در خواهیم یافت که گفته امام « و آن شرط، من هستم » با یک مسأله شخصی، آن هم به نفع خود او، سر و کار نداشت، بلکه می‌خواست با این بیان یک موضوع اساسی و کلی را خاطر نشان کند، لذا پیش از خواندن حدیث مزبور، سلسله آن را هم ذکر می‌کند و به ما می‌فهماند که این حدیث، کلام خداست که از زبان پدرش و جدش و دیگر اجدادش تا رسول خدا شنیده شده است. چنین شیوه‌ای در نقل حدیث، از امامان ما بسیار کم سابقه است، مگر در موارد بسیار نادری مانند اینجا که امام می‌خواست مسأله «رهبری امت» را به مبدأ اعلی و خدا پیوسته سازد.

امام در ایستگاه نیشابور از فرصت برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار تن خویشتن را به حکم خدا، امام مسلمانان معرفی کرد.

بنابراین، بزرگترین هدف مأمون را با آگاهی بخشیدن به توده‌ها در هم کوبید، چه او می‌خواست که با کشاندن امام به مرو از وی اعتراف بگیرد که آری، حکومت او و بنی عباس یک حکومت قانونی است.

نکته‌ای بس مهم

امامان ما در هر مسأله‌ای، ممکن بود «تقیه» را روا بدانند، ولی در این مسأله که خود شایسته رهبری امت و جانشینی پیامبرند، هرگز تقیه نمی‌کردند، هر چند این مورد بیشتر از همه برایشان خطر و زیان در برداشت.

این خود حاکی از اعتماد و اعتقاد عمیقشان نسبت به حقانیت ادعایشان بود. از باب مثال، امام موسی کاظم علیه السلام را می‌بینیم که با جبار ستمگری چون هارون الرشید برخورد پیدا می‌کند، ولی بارها و در فرصت‌های گوناگون حق خویش را برای رهبری به رخ می‌کشد. (۳) رشید خود نیز در برخی جاها به این حقانیت، چنانکه کتب تاریخی نوشته‌اند، اذعان کرده است.

روزی رشید از او پرسید: «آیا تو همانی که مردم در خفا دست بیعت با تو می‌فشارند؟»

امام پاسخ داد: «من امام دل‌ها هستم ولی تو امام بدن‌ها.» (۴)

موضع‌گیری چهارم

امام علیه السلام چون به مرو رسید ماهها گذشت و او همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می‌گفت، نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولیعهدی، هیچ کدام را نمی‌پذیرفت تا آن که مأمون با تهدیدهای مکرری به قصد جانش برخاست.

امام با اینگونه موضع‌گیری زمینه را طوری چید که مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام فرمود: «می‌خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده، بلکه این دنیا است که از پی او روان شده.» با این شگرد به مأمون فهماند که نیرنگش چندان موفقیت‌آمیز نبوده و در آینده نیز باید دست از توطئه و نقشه ریزی بردارد.

موضع‌گیری پنجم

امام رضا علیه السلام به اینها نیز بسنده ننمود، بلکه در هر فرصتی تأکید می‌کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولیعهدی رسانده است. افزون بر این، مردم را گاه‌گانه از این موضوع نیز آگاهی می‌داد که مأمون به زودی دست به نیرنگ زده، پیمان خود را خواهد شکست. امام به صراحت می‌فرمود که به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز مأمون او را مسموم نخواهد کرد. این موضوع را حتی پیش روی مأمون هم گفته بود. امام تنها به گفتار بسنده نمی‌کرد، بلکه رفتارش در طول مدت ولیعهدی همه از عدم رضایت وی و مجبور بودنش حکایت می‌کرد.

موضع‌گیری ششم

امام علیه السلام از کوچکترین فرصتی که به دست می‌آورد سود جسته این معنا را به دیگران یادآوری می‌کرد که مأمون در اعطای سمت ولیعهدی کار مهمی نکرده جز آن که در راه برگرداندن حق مسلم امام که قبلاً از دستش به غصب ربوده بود، گام برداشته است. بنابراین امام قانونی نبودن خلافت مأمون را پیوسته به مردم خاطر نشان می‌ساخت.

نخست در شیوه اخذ بیعت می‌بینیم که امام جهل مأمون را نسبت به شیوه رسول خدا که مدعی جانشینیش بود، بر ملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند که امام دست خود را به گونه‌ای نگاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می‌گرفت. مأمون به وی گفت چرا دستت را برای بیعت پیش نمی‌آوری. امام فرمود: تو نمی‌دانی که رسول خدا به همین شیوه از مردم بیعت می‌گرفت؟ (۵)

دیگر از نکات شایان توجه آن که در مجلس بیعت، امام به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت: «ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی دارید، یعنی هر گاه شما به حق ما توجه کردید، بر ما نیز واجب می‌شود که حق شما را منظور بداریم.»

این جملات میان اهل تاریخ و سیره نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام در آن مجلس نقل نکرده‌اند. امام حتی از این که کوچکترین سپاسگزاری از مأمون کند خودداری کرد و این خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که می‌خواست ماهیت بیعت را در ذهن مردم خوب جای دهد و در ضمن موقعیت خویش را نسبت به زمامداری در همان مجلس حساس بفهماند.

اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی(ع)

روزی مأمون در مقام آن برآمد که از امام اعتراف بگیرد به این که علویان و عباسیان در درجه خویشاوندی با پیامبر با هم یکسانند، تا به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و خلافت پیشینیانش همه بر حق بوده است.

مأمون و امام رضا علیه السلام باهم گردش می‌کردند. مأمون رو به امام کرده گفت: ای ابوالحسن! من پیش خود اندیشه‌ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده‌ام. آن این که ما و شما در خویشاوندی با پیامبر یکسان هستیم و بنابراین، اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصب و سبک‌اندیشی است.

امام فرمود: این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می‌گویم و گرنه سکوت بر می‌گزینم.

مأمون اصرار کرد که نه، حتما نظر خود را بگویند که در این باره چگونه می‌اندیشی؟

امام از او پرسید: بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند پیامبرش محمد(ص) را بر ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می‌کنی؟

مأمون پاسخ داد: سبحان الله چرا موافقت نکنم مگر کسی از رسول خدا روی بر می‌گرداند!

آنگاه بی‌درنگ امام افزود: بسیار خوب، حالا بگو ببینم آیا رسول خدا می‌تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟

مأمون در دریایی از سکوت فرو رفت و سپس بی‌اختیار چنین اعتراف کرد: آری به خدا سوگند که شما در خویشاوندی به مراتب به ایشان نزدیک‌ترید تا ما. (۶)

پی‌نوشت‌ها:

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۶۴ / معادن الحکمة، ص ۱۹۲ / عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰ / بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲- احمد بن حنبل در رساله «السنة» به این موضوع تصریح کرده که این البته از عقاید اهل حدیث و سنت است. ابو یعلی در طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۶ آن را نقل کرده و اشعری نیز در مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۳۲ و در الابانة، ص ۹ بدان اشاره کرده است.

۳- مراجعه شود به الصواعق المحرقة، ینابیع المودة، وفيات الاعیان، بحار، قاموس الرجال و دیگر منابع.

۴- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۵ / الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲.

۵- المناقب، ج ۴، صص ۳۶۹ و ۳۶۴ / بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۴ / علل الشرايع، مقاتل الطالبین، نورالابصار، نزهة الجلیس و عیون اخبار الرضا.

۶- کنز الفوائد، کراچی، ص ۱۶۶ / الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ص ۱۵ و ۱۶ / بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۸ / مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۱۰۰.

hb1.tabaar.com